

درس هفتم: تسلسل و دور در علل به چه معناست و چرا محال است؟



مطلبی که پیش رو دارید، درس هفتم از **جزوه «خداشناسی» طرح ولایت (ویژه دانشجویان - با تدریس استاد عبداللّهی)** است. اگر به صورت اتفاقی یا از طریق جستجو وارد این نوشته شده‌اید، پیشنهاد می‌کنم سری به صفحه معرفی این جزوه بزنید تا هم با سیر کلی مباحث آشنا شوید و هم در صورت تمایل، سایر بخش‌های آن را به ترتیب مطالعه کنید.

الف) امتناع تسلسل در علل

دو مورد دیگر از فروع قاعدهٔ علیت باقی مانده است که با یادگیری آن‌ها می‌توانیم با دستِ پر مباحث خداشناسی را آغاز کنیم. این دو قانون عبارت‌اند از: ۱. امتناع تسلسل در علل؛ ۲. امتناع دور در علل. اکنون وارد قانون اول می‌شویم.

شروع جلسه ۸

عنوان بحث ما «امتناع تسلسل در علل» است. در اینجا ابتدا باید بپرسیم که واژه «امتناع» به چه معناست؟ ما در مباحث گذشته {یعنی درس «تبیین مفاهیم وجوب، امکان و امتناع»} این مفهوم را یاد گرفته‌ایم. امتناع به معنای «ضرورت عدم» است. وقتی می‌گوییم چیزی ممتنع است، یعنی عدم آن ضرورت دارد و محال است که به وجود بیاید. به عبارت ساده‌تر، امتناع یعنی ناممکن بودن. بنابراین، هدف ما در این درس این است که اثبات کنیم پدیده‌ای به نام «تسلسل در علل»، یک امر محال و ناممکن است و نمی‌تواند به وجود بیاید.

تبیین لغوی و مفهومی واژه «تسلسل»

همان‌طور که بارها تأکید کرده‌ایم، توجه دقیق به فهم درست اصطلاحات، بسیار مهم است. بسیاری از اشتباهات و اختلافات، ناشی از عدم فهم درست مفاهیم است. لذا اول باید ببینیم خود واژه «تسلسل» اصلاً به چه معناست. تسلسل یک اصطلاح عربی است که از ریشه «سلسله» گرفته شده است. معادل واژه سلسله در زبان فارسی، کلمه «زنجیره» است.

حال پرسش این است که ما در چه مواقعی به یک چیز «زنجیره» می‌گوییم؟ ما زمانی از این کلمه استفاده می‌کنیم که با چند چیز روبرو باشیم که میان آن‌ها یک «ترتیب» برقرار باشد. برای روشن شدن این مطلب، به این مثال دقت کنید: فرض کنید من چند ماژیک دارم. اگر یکی از این ماژیک‌ها در جیب من باشد، دیگری در دستم باشد و ماژیک سوم در یک کلاس دیگر جا مانده باشد، آیا این‌ها یک زنجیره را تشکیل می‌دهند؟ خیر. اما اگر همین ماژیک‌ها را بیاوریم و دقیقاً در کنار یکدیگر و پشت سر هم قرار دهیم، در این حالت یک زنجیره از ماژیک‌ها شکل می‌گیرد. دلیل این نام‌گذاری این است که حلقه‌های یک زنجیر نیز دقیقاً به همین شکل به یکدیگر متصل شده و پشت سر هم قرار گرفته‌اند. اگر این حلقه‌ها جدا جدا و یکی‌یکی باشند، دیگر به آن‌ها زنجیره نمی‌گوییم.

بنابراین، سلسله یا زنجیره، به معنای مجموعه‌ای از چند چیز است که بر یکدیگر مرتب هستند؛ یعنی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و میان آن‌ها ترتیب برقرار است.

مثال دیگر، صندلی‌های همین کلاس است. زمانی که این صندلی‌ها در انبار دانشگاه به صورت نامنظم روی هم تلمبار شده‌اند، آیا یک زنجیره از صندلی‌ها را تشکیل می‌دهند؟ خیر، زیرا وقتی تلمبار شده‌اند، ترتیبی میان آن‌ها نیست. اما وقتی همین صندلی‌ها را به کلاس می‌آورند و مرتب می‌چینند، میان آن‌ها ترتیب برقرار می‌شود و یک زنجیره را تشکیل می‌دهند. سلسله اعداد نیز مثال ساده دیگری برای این مفهوم است.

به اجزای تشکیل‌دهنده یک زنجیر «حلقه» می‌گویند. در اصطلاح نیز به تکتک آن چیزهایی که بینشان ترتیب برقرار است، «حلقات سلسله» گفته می‌شود. با این توضیحات، تسلسل در لغت عبارت است از: «پشت سر هم آمدن حلقات یک سلسله».

شرط سه‌گانه تسلسل محال (تفاوت تسلسل لغوی و فلسفی)

آیا تسلسل با این معنای لغوی محال است؟ خیر. ما قصد نداریم بگوییم هر تسلسلی محال است. پشت سر هم قرار گرفتن چند صندلی محال نیست. آن تسلسلی که ما می‌خواهیم محال بودن آن را اثبات کنیم، اصطلاحاً «تسلسل فلسفی» نامیده می‌شود که تعریف خاصی دارد. تسلسل محال، عبارت است از سلسله‌ای که حتماً این سه شرط را به صورت هم‌زمان داشته باشد:

شرط اول: نامتناهی بودن تعداد حلقات

اولین شرط این است که تعداد حلقات سلسله «نامتناهی» باشد. برای درک این شرط، یک پادگان را فرض کنید. وقتی سربازان در پادگان به صورت پخش و پلا حضور دارند، سلسله‌ای از سربازان نداریم چون ترتیبی ندارند. اما موقع صبحگاه که گروهبان دستور می‌دهد همه به صف شوند، بین آن‌ها ترتیب برقرار می‌شود و صفی از سربازان شکل می‌گیرد. حال اگر فرض کنیم تعداد این سربازان نامتناهی باشد، می‌شود یک «سلسله نامتناهی از سربازان». بنابراین، از نظر ما سلسله‌ای که متناهی باشد محال نیست. صفی از سربازان در پادگان محال نیست، چرا؟ چون شرط اول را ندارد و تعدادش نامتناهی نیست. پس نمی‌توانید سلسله‌های متناهی را به عنوان مثال نقض مطرح کنید.

شرط دوم: حقیقی بودن ترتیب بین حلقات

شرط دوم این است که ترتیب بین حلقات سلسله، یک «ترتیب حقیقی» باشد، نه قراردادی. در همان مثال صف سربازان، فرض کنید گروهبان دستور می‌دهد به ترتیب قد صف ببندید. سپس تصمیمش را عوض می‌کند و می‌گوید حالا به ترتیب سن صف ببندید. آیا این کار شدنی است؟ بله، جای این سربازان می‌تواند با هم عوض شود و هیچ اتفاقی نمی‌افتد. به این نوع ترتیب، ترتیب قراردادی می‌گویند. حروف الفبا نیز قراردادی هستند.

اما در سلسله اعداد چطور؟ آیا می‌توانیم جای عدد ۳ و ۴ را با هم عوض کنیم؟ خیر. ترتیب اعداد حقیقی است. یکی از دانشجویان در کلاس اشاره کرد که اسم اعداد قراردادی است و در زبان انگلیسی به سه می‌گویند «تری» (Three). پاسخ این است که بحث ما بر سر اسم آن‌ها نیست، بلکه سر حقیقت آن‌هاست. حقیقت عدد ۳ حتماً بین ۲ و ۴ است. شما

نمی‌توانید ۴ را بردارید و بین ۱۰ و ۱۲ بگذارید؛ آن عددی که بین ۱۰ و ۱۲ است، در واقع ۱۱ است. پس جای اعداد با هم عوض‌شدنی نیست و ترتیبشان حقیقی است.

شرط سوم: معیت وجودی (موجود بودن هم‌زمان)

شرط سوم این است که همه حلقات سلسله باید با هم موجود باشند، که در کتاب به آن «معیت وجودی» گفته شده است. برای بررسی این شرط، زمان را فرض کنید. فرض کنید زمان نامتناهی باشد. زمان اجزای فرضی دارد: ساعت اول، ساعت دوم، دیروز، امروز، فردا، لحظه قبل و لحظه بعد. آیا بین اجزای فرضی زمان ترتیب برقرار است؟ بله، پس یک سلسله را تشکیل می‌دهند. آیا شرط اول را دارند؟ بله، چون زمان را نامتناهی فرض کردیم، تعداد حلقات نامتناهی است. آیا ترتیب بین این اجزا حقیقی است یا قراردادی؟ حقیقی است. جای دیروز و امروز با هم عوض‌شدنی نیست؛ اول دیروز می‌آید بعد امروز. جای صبح و عصر عوض‌شدنی نیست. پس شرط دوم را هم دارند.

اما آیا این اجزای فرضی همه با هم موجودند؟ آیا دیروز و امروز با هم موجودند؟ خیر. دیروز به وجود می‌آید، تمام می‌شود، و بعد امروز به وجود می‌آید. هر لحظه‌ای را که فرض کنید، وقتی موجود است، لحظات قبلش رفته‌اند و لحظات بعدی هم هنوز نیامده‌اند. پس در هر مقطعی فقط یک لحظه از زمان موجود است. بنابراین، در سلسله نامتناهی زمان، با وجود داشتن ترتیب حقیقی، حلقات سلسله معیت وجودی ندارند. به همین دلیل، از نظر فیلسوفان زمان نامتناهی محال نیست.

تبیین مصداق تسلسل محال در سلسله علت و معلول

در اینجا ممکن است بپرسید: «استاد! پس آن چیزی که می‌خواهید بگویید محال است چیست؟ آیا می‌شود یک مثال در عالم واقع برای آن نشان دهید؟» دقت کنید! ما می‌خواهیم اثبات کنیم که این تسلسل «محال» است. وقتی چیزی محال است، یعنی پیدا شدنی نیست! اگر می‌خواهیم برای آن مثال بزنیم، باید یک «مثال فرضی» بزنیم.

برای ساختن این مثال فرضی، به این نمودار دقت کنید. اگر یک «معلول» داشته باشیم، حتماً علت دارد. نام آن را «علت ۱» می‌گذاریم. اگر آن علت هم خودش معلول و ممکن‌الوجود باشد، وقتی موجود است باید علت آن هم موجود باشد؛ نام آن را «علت ۲» می‌گذاریم. اگر علت ۲ هم معلول باشد، «علت ۳» را می‌خواهد و به همین ترتیب علت ۴ و الی آخر. حال فرض کنید این سلسله تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند؛ یعنی یک سلسله نامتناهی از معلول‌ها داشته باشیم که همه حلقات آن معلول باشند. بیایید آن سه شرط را نسبت به این سلسله بررسی کنیم:

۱. آیا تعداد حلقات نامتناهی است؟ بله، فرض کردیم بی‌نهایت امر مترتب بر هم داریم.

۲. آیا ترتیبشان حقیقی است؟ بله. جای علت و معلول عوض‌شدنی نیست. نمی‌شود کسی بگوید تا الان اراده علی علت حرکت دستش بود، حالا عوضش کنیم و حرکت دست علی بشود علت به وجود آمدن اراده‌اش! این شدنی نیست.

۳. آیا حلقات با هم موجودند؟ بله. طبق قانون معیت {که آن را در درس «**قانون سنخیت و معیت علت و معلول**» یاد گرفتیم}، وقتی یک معلول موجود است، همه علل حقیقی‌اش به همراهش موجودند. پس اگر معلول موجود است، علت ۱ موجود است. چون علت ۱ خودش معلول است، علت ۲ هم به همراهش موجود است. به همین ترتیب علت ۳ و ۴ و ... هم موجودند. در این سلسله، همه این بی‌نهایت حلقات باید با هم موجود باشند.

پس ما یک سلسله نامتناهی از معلول‌ها فرض کردیم که تعداد حلقاتش نامتناهی است، ترتیبشان حقیقی است و همگی با هم موجودند. تمام بحث ما این است که اثبات کنیم چنین چیزی محال و نشدنی است. نمی‌شود بی‌نهایت ممکن‌الوجود پشت سر هم داشته باشیم که به یکدیگر وجود بدهند.

سوال دانشجو (۱): سلسله اعداد طبیعی چطور؟ آیا مصداق تسلسل محال هست یا نیست؟

پاسخ استاد:

این سلسله شرط اول را ندارد؛ یعنی ما بی‌نهایت عدد نداریم. شاید این با ذهنیت قبلی شما تفاوت داشته باشد. اینکه می‌گوییم عدد نامتناهی است، معنایش این است که هر عددی را فرض کنی، می‌توانی آن را به‌علاوه یک کنی. آیا به عددی می‌رسی که نشود آن را به‌علاوه یک کرد؟ خیر. نامتناهی بودن عدد یعنی «حد یقف» ندارد و می‌توانی ادامه‌اش دهی. اما تا کجا ادامه می‌دهی؟ تا هر جا که در ذهنت بخواهی. نامتناهی بودن عدد به این معنا نیست که در عالم واقع یا در ذهن ما بی‌نهایت عدد موجود است. هر عددی را فرض کنید می‌توانید یکی بالاتر ببرید، اما همواره تعدادی متناهی از عدد در ذهن من و شما یا در عالم خارج موجود است. پس تعداد اعدادی که موجود می‌شوند بی‌نهایت نیستند.

سوال دانشجو (۲): اگر همه این معلول‌ها که ممکن‌الوجودند، در نهایت به یک واجب‌الوجود ختم شوند چه؟

پاسخ استاد:

شما با این سؤال از فرض خارج شدید. فرض ما بررسی یک «سلسله نامتناهی از معلول‌ها» بود. اگر به واجب‌الوجود برسیم که دیگر نامتناهی نیست. ما می‌خواهیم اثبات کنیم که اگر بی‌نهایت معلول مترتب بر هم در نظر بگیریم، چنین سلسله‌ای در عالم واقع قابل تحقق نیست و محال ذاتی است.

استدلال امتناع تسلسل در علل (برهان اسد و اخصر)

قبلاً در بحث **ممتنع بالذات** گفتیم که درک امتناع برخی از آن‌ها آسان است. همین که تصور کنید، می‌فهمید که ممتنع بالذات است؛ مثل «دایره زاویه‌دار». کسی که مفهوم دایره و زاویه را بفهمد، بلافاصله می‌فهمد که دایره زاویه‌دار محال است. اما برخی محال‌ها را به این راحتی نمی‌توان فهمید {که ممتنع‌اند} و باید استدلال کرد. تسلسل فلسفی از همین

دسته است. وقتی تصویر سلسله‌ی نامتناهی از معلول‌ها را در ذهن ترسیم می‌کنیم، محال بودن آن فوراً برایمان روشن نمی‌شود؛ به همین دلیل برای اثبات آن نیازمند استدلال هستیم.

برای اثبات این مسئله، فیلسوفان دلایل متعددی دارند. این مسئله از زمان ارسطو وجود داشته و او استدلالی دارد که به آن «برهان وسط و طرف» می‌گویند. فیلسوفان اسلامی مثل فارابی، ابن‌سینا و ملاصدرا هم آن را تکمیل کردند. اما استدلالی که ما در این کتاب می‌خواهیم بر اساس آن امتناع تسلسل را اثبات کنیم، برهانی است که «برهان آسَد و أَخَصَر» نامیده می‌شود. «آسَد» یعنی محکم‌ترین. {در قرآن هم داریم: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ یعنی حرف محکم و استوار بزنید، حرف شُل نزنید. تا چیزی در فضای مجازی دیدید زود پخشش نکنید، خیلی‌هایش دروغ است.} «اخصر» هم یعنی کوتاه‌ترین. این برهان، محکم‌ترین و کوتاه‌ترین برهان است که ابداع جناب فارابی، بنیان‌گذار فلسفه اسلامی است. البته در کتاب، آن را به زبان نمادین امروزی تبدیل کرده‌اند تا فهمش آسان‌تر شود.

شروع جلسه ۷ (بخش دوم)

برای اینکه استدلال محال بودن تسلسل به خوبی در ذهن شما جا بیفتد و کاملاً قابل فهم باشد، در این بخش از چند نماد ساده استفاده می‌کنیم تا مسئله را به یک زبان نمادین و دقیق تبدیل کنیم. ابتدا قراردادهای نمادین خود را مشخص می‌کنیم. ما پیش از این از نماد «پیکان» ($\rightarrow$) برای نشان دادن رابطه علیت استفاده می‌کردیم؛ به این صورت که انتهای پیکان نشان‌دهنده‌ی «معلول» و ابتدای آن نشان‌دهنده‌ی «علت» است.

علاوه بر این نماد ($\rightarrow$)، سه نماد حرفی را نیز با هم قرارداد می‌کنیم:

- **حرف a (آی کوچک انگلیسی):** را به عنوان نماد برای چیزی قرار می‌دهیم که «فقط معلول» است؛ یعنی خودش معلول چیز دیگری است، اما علت برای هیچ چیز دیگری نیست.
- **حرف A همراه با اندیس (مانند A_1, A_2, A_3):** را نماد چیزی قرار می‌دهیم که هم معلول یک چیز است و هم علت برای چیز دیگر.
- **حرف A بزرگ (بدون هیچ اندیسی):** را به عنوان نماد برای چیزی در نظر می‌گیریم که «فقط علت» است؛ یعنی علت پدیده‌های دیگر است، اما خودش معلول هیچ چیز نیست.

با در نظر گرفتن این نمادها، آن تصویر تسلسل فلسفی را که در بخش قبل روی تخته کشیده بودیم، به این زبان نمادین ترجمه می‌کنیم. نتیجه به این صورت است:

$$... \rightarrow A_4 \rightarrow A_3 \rightarrow A_2 \rightarrow A_1 \rightarrow a$$

این عبارت نمادین دقیقاً همان سلسله‌ی نامتناهی از معلول‌هاست. هدف ما در این استدلال این است که از نظر عقلی اثبات کنیم تحقق چنین زنجیره‌ای محال و نشدنی است. برای پیشبرد این بحث، من چند فرض را روی تخته می‌نویسم

و برخلاف روال معمول که من توضیح می‌دادم، این بار من سؤال می‌پرسم و شما باید با دقت پاسخ دهید. تأکید می‌کنم که در بررسی این فرض‌ها، هیچ چیزی از پیش خودتان به مسئله اضافه نکنید و دقیقاً روی همان چیزی که نوشته می‌شود تمرکز کنید.

فرض اول: آیا حرف «a» می‌تواند به تنهایی موجود باشد؟ دانشجویان به درستی پاسخ دادند که خیر، نمی‌شود. دلیل این امر کاملاً روشن است؛ طبق قراردادی که کردیم، «a» نماد چیزی است که فقط معلول است. اگر بخواهد به تنهایی موجود باشد، به این معناست که معلولی بدون علت محقق شده است. این فرض محال است، زیرا صراحتاً با اصل علیت در تضاد است. تحقق «a» به تنهایی، مستلزم تحقق معلول بدون علت است که از نظر عقلی باطل است.

فرض دوم: آیا مجموعه « $a \rightarrow A_1$ » می‌تواند موجود باشد؟ یعنی «a» موجود باشد و علت آن که A_1 است نیز همراهش باشد. آیا این فرض شدنی است؟ در نگاه اول ممکن است به نظر برسد که مشکل «a» حل شده است. ما به سراغ «a» می‌رویم و می‌گوییم: «شما در فرض اول نمی‌توانستی موجود باشی چون علت نبود، اما الان علت (A_1) حضور دارد، پس می‌توانی موجود باشی.» جناب A_1 زحمت کشیده و «a» را به وجود آورده است. از او تشکر می‌کنیم، اما بلافاصله به شناسنامه‌ی A_1 نگاه می‌کنیم. در شناسنامه‌ی او {طبق تعریف نماد A اندیس‌دار} نوشته شده است که او خودش نیز یک «معلول» است. پس از A_1 می‌پرسیم: «علت خود تو کجاست؟» در این فرض، علت A_1 حضور ندارد. بنابراین، اگر A_1 بخواهد در این حالت موجود باشد، باز هم به معنای تحقق معلول بدون علت است. وقتی A_1 نتواند به وجود بیاید، طبیعتاً «a» نیز که قرار بود وجودش را از او بگیرد، نمی‌تواند به وجود بیاید. پس فرض دوم نه تنها مشکل را حل نکرد، بلکه مشکلش بیشتر هم شد؛ زیرا در این حالت، برای تحقق این مجموعه، نیازمند تحقق دو معلول بدون علت هستیم.

فرض سوم: آیا مجموعه « $a \rightarrow A_1 \rightarrow A_2$ » می‌تواند موجود باشد؟ پاسخ مجدداً منفی است. اضافه کردن یک معلول دیگر به این زنجیره، هیچ کمکی به حل مسئله نمی‌کند. اگر ما چهار تا، صد تا، یا هر تعداد دیگری از این معلول‌های اندیس‌دار را به زنجیره اضافه کنیم، مشکل تحقق آن‌ها حل نمی‌شود، بلکه صرفاً بر تعداد معلول‌هایی که علتشان مفقود است افزوده می‌شود.

فرض نهایی: تحقق سلسله‌ی نامتناهی از معلول‌ها ($a \rightarrow A_1 \rightarrow A_2 \rightarrow A_3 \rightarrow \dots$)؛ اگر ما یک سلسله‌ی نامتناهی از معلول‌ها داشته باشیم (همان تسلسل فلسفی)، وضعیت چگونه خواهد بود؟ فرض ما این است که تمام اعضای این زنجیره‌ی بی‌نهایت، همگی «معلول» هستند. پس چنین فرضی، در حقیقت فرض تحقق بی‌نهایت معلول بدون علت است. از آنجا که تحقق حتی یک معلول بدون علت محال است، تحقق بی‌نهایت معلول بدون علت به طریق اولی محال و نشدنی است. محال است که بی‌نهایت معلول مترتب بر هم در عالم وجود داشته باشند.

حال که اثبات شد این سلسله‌ی نامتناهی محال است، راهکار جایگزین چیست؟ این سلسله باید در یک نقطه‌ای متوقف شود. به عبارت دیگر، این زنجیره باید در نهایت به یک «A بزرگ» (بدون اندیس) منتهی شود؛ اصلاً مهم نیست که این توقف در کجا رخ می‌دهد، اما حتماً باید به موجودی ختم شود که فقط علت است و معلول چیز دیگری نیست.

برای درک بهتر، بیایید یک گفتگوی خیالی با اعضای این زنجیره داشته باشیم. از جناب «a» می‌پرسیم: «شما چرا موجودی؟» پاسخ می‌دهد: «چون علت‌م، یعنی A_1 ، به من وجود داده است.» از A_1 می‌پرسیم: «شما طبق شناسنامه‌ات معلولی، چرا هستی؟» می‌گوید: «چون علت‌م، A_2 ، به من وجود داده است.» این سؤال را از تک‌تک اعضا می‌پرسیم تا در نهایت به «A بزرگ» می‌رسیم. از او می‌پرسیم: «شما از کجا آمدی؟ چه کسی شما را به وجود آورد؟» او پاسخ می‌دهد: «هیچ‌کس! در شناسنامه‌ی من نوشته شده است که من نیازمند به علت نیستم. من ذاتاً موجودم و نیازی ندارم که دیگری به من وجود بدهد.»

ما در اصطلاح فلسفی، به این «A بزرگ» که دیگر علتی ندارد، «**علت نخستین**» می‌گوییم. نتیجه‌ی این استدلال آن است که سلسله‌ی نامتناهی از علت‌ها و معلول‌ها نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند، بلکه حتماً و الزاماً باید به یک علت نخستین منتهی شود؛ موجودی که خودش دیگر معلول نیست. بنابراین، **تسلسل در علل حقیقی محال است.**

البته باید توجه داشت که تسلسل در عللِ اعدادی و زمینه‌ساز محال نیست، اما ما در این مبحث کاری با آن‌ها نداریم و تمرکزمان صرفاً بر علل حقیقی و هستی‌بخش است.

تسری امتناع تسلسل به اقسام علل حقیقی

اکنون که اصل محال بودن تسلسل در علل حقیقی اثبات شد، می‌خواهیم به بیان برخی جزئیات و ریزه‌کاری‌ها بپردازیم تا بحث کامل شود. ما در جلسات گذشته آموختیم که علل حقیقی دارای اقسامی هستند. یکی از مهم‌ترین این اقسام، «**علت فاعلی**» است.

از آنجا که تسلسل در مطلق علل حقیقی محال است، نتیجه می‌گیریم که تسلسل در علل فاعلی نیز محال است. به عنوان مثال، در جلسات قبل گفتیم که علت فاعلی حرکت دست علی، «اراده‌ی علی» است. خود اراده‌ی علی نیز یک پدیده‌ی ممکن‌الوجود است، پس نیازمند یک علت فاعلی دیگر است. اگر آن علت فاعلی نیز ممکن‌الوجود باشد، باز هم علت می‌خواهد. طبق قاعده‌ای که اثبات کردیم، این زنجیره‌ی علت‌های فاعلی نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند. این سلسله باید در نهایت به یک علت فاعلی ختم شود که خودش دیگر معلول نیست. اصطلاحاً به این قاعده، «**لزوم علت**

فاعلی نخستین می‌گویند؛ یعنی در هر سلسله‌ای از علت‌های فاعلی، وجود یک علت فاعلی نخستین الزامی است. ما از این قاعده در مباحث آینده برای اثبات وجود خداوند استفاده خواهیم کرد.

یکی دیگر از اقسام علل حقیقی، «علت غایی» است. در همان مثال، علت غایی حرکت دست علی، «خواستن و محبت علی نسبت به هدف فعل» بود. این خواستن و محبت نیز یک امر ممکن‌الوجود است و نیازمند علت است. اگر علت آن هم ممکن باشد، باز هم علت می‌خواهد. از آنجا که تسلسل در علل غایی نیز محال است، این زنجیره از علت‌های غایی باید در نهایت به یک علت غایی ختم شود که خودش دیگر معلول غایت دیگری نباشد. به این قاعده نیز «**لزوم علت غایی نخستین**» می‌گویند که در بحث هدفمندی و علت غایی آفرینش از آن بهره خواهیم برد.

مثال‌های ساده و عرفی برای درک امتناع تسلسل

برای اینکه این قاعده‌ی عقلی (محال بودن تسلسل در علل حقیقی و لزوم ختم آن‌ها به علت نخستین) کاملاً در ذهن شما تثبیت شود، دو مثال عرفی و ملموس می‌زنم. معنای محال بودن تسلسل این است که اگر معلولی داشته باشیم که علت‌های در طول هم داشته باشد، این علت‌ها نمی‌توانند همین‌طور تا بی‌نهایت ادامه یابند.

مثال اول: فرض بفرمایید قرار است یک مسابقه‌ی دو و میدانی برگزار شود و ده نفر دوندۀ پشت خط شروع ایستاده‌اند. یک خبرنگار به سراغ دوندۀ اول می‌رود و می‌پرسد: «شما کی شروع به دویدن می‌کنی؟» او پاسخ می‌دهد: «دویدن من مشروط است؛ هر وقت نفر دوم شروع کرد، من هم می‌دوم.» خبرنگار سراغ نفر دوم می‌رود، او می‌گوید: «من هم وقتی می‌دوم که نفر سوم شروع کند.» نفر سوم دویدنش را به نفر چهارم، و نفر چهارم به نفر پنجم مشروط می‌کند و همین‌طور تا آخر. اگر واقعاً دویدن تک‌تک این دونده‌ها مشروط به دویدن شخص دیگری باشد، این مسابقه کی شروع می‌شود؟ پاسخ روشن است: هیچ‌وقت! حتی اگر صد سال هم آنجا بایستند و علف زیر پایشان سبز شود، مسابقه آغاز نخواهد شد. مسابقه تنها زمانی شروع می‌شود که در میان آن‌ها، حداقل یک دوندۀ وجود داشته باشد که دویدنش مشروط به دیگری نباشد و خودش استارت کار را بزند.

مثال دوم: فرض کنید در کره‌ی مریخ، کار یک آقایی به یک اداره‌ی دولتی افتاده است و می‌خواهد نامه‌اش را امضا کنند. او به اتاق اول می‌رود. مسئول اتاق اول می‌گوید: «من نامه‌ی شما را امضا می‌کنم، اما امضای من مشروط است. اول تشریف ببرید اتاق شماره دو تا ایشان امضا کند، بعد بیاورید تا من هم امضا کنم.» ارباب رجوع به اتاق دوم می‌رود. مسئول اتاق دوم می‌گوید: «اول ببر اتاق شماره سه امضا کند.» مسئول اتاق سوم او را به اتاق چهارم، و چهارمی او را به پنجمی ارجاع می‌دهد. اگر در این اداره، هر امضایی مشروط به امضای دیگری باشد، نامه‌ی این شخص کی امضا

می‌شود؟ هیچ‌وقت. مگر اینکه در میان این امضاکننده‌ها، شخصی {مثلاً رئیس اداره} وجود داشته باشد که امضایش غیرمشروط باشد. اگر چنین شخص غیرمشروطی نباشد و همه مشروط باشند، هیچ‌گاه هیچ نامه‌ای امضا نخواهد شد. در بحث فلسفی ما نیز دقیقاً همین منطق حاکم است. تمام موجودات امکانی (معلول‌ها)، وجودشان «مشروط» است. وقتی از جناب «a» می‌پرسیم کی وجود پیدا می‌کند، می‌گویید وجود من مشروط به این است که A_1 به من وجود بدهد. وجود A_1 مشروط به A_2 است و همین‌طور تا آخر. چون همه‌ی این وجودها مشروط هستند، هیچ‌کدام از آنها نمی‌توانند خودبه‌خود محقق شوند. در اینجا هیچ فرقی نمی‌کند که تعداد این مشروط‌ها دو تا باشد، ده تا باشد، یا بی‌نهایت؛ تا زمانی که یک موجود «غیرمشروط» (واجب‌الوجود یا علت نخستین) در بالای سر آنها نباشد که بدون نیاز به دیگری وجود را اضافه کند، هیچ‌یک از آن مشروط‌ها پا به عرصه‌ی هستی نخواهند گذاشت.

سوال دانشجو: استاد در مثال دونده‌ها، بالاخره این مسابقه شروع می‌شود دیگر، چون تعداد دونده‌ها محدود است.

پاسخ استاد:

خیر، حتی اگر تعداد محدود باشد، مسابقه شروع نمی‌شود. اگر واقعاً دویدن تک‌تک آنها مشروط به دیگری باشد، در یک حالت محدود، این شرط‌گذاری به یک «چرخه» یا «دور» می‌افتد. یعنی دونده‌ی اول منتظر دوم است، دوم منتظر سوم، و در نهایت دونده‌ی دهم می‌گوید: «من وقتی می‌دوم که دونده‌ی اول شروع کند!» اگر این‌گونه به یک چرخه بیفتد، باز هم مسابقه هرگز شروع نخواهد شد. {این دقیقاً همان بحث «امتناع دور» است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.}

با اتمام این مبحث، تنها یک بحث فلسفی و عام دیگر باقی مانده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت و پس از آن، رسماً وارد مسائل شیرین خدانشناسی خواهیم شد.

ب) امتناع دور در علل

پیش از این نیز بارها تأکید کرده‌ایم که مفاهیم در تمام دانش‌ها، و به طور ویژه و خاص در علم فلسفه، از اهمیت بنیادین برخوردارند. ما باید معنای دقیق اصطلاحات را به درستی در ذهن خود جای دهیم و شاکله‌ی آنها را بشناسیم تا بتوانیم مباحث عمیق فلسفی را به درستی دریافت و تحلیل کنیم. به همین دلیل، همان‌طور که بحث تسلسل را در دو مرحله پیش بردیم (ابتدا خود مفهوم تسلسل را تبیین کردیم و سپس به سراغ اثبات محال بودن آن رفتیم)، در اینجا نیز بحث امتناع دور در علل را با همین متدولوژی پی خواهیم گرفت. در گام نخست باید به دقت بررسی کنیم که اصطلاح «دور» در لسان فلسفه به چه معناست و پس از درک دقیق مفهوم آن، در گام دوم به سراغ اثبات امتناع و محال بودن آن خواهیم رفت.

برای ورود به بحث، ابتدا باید بپرسیم که دور اصلاً چیست؟ یکی از دانشجویان بر اساس معنای عرفی پاسخ داد که دور همان دایره و چرخیدن است. استاد {برای اینکه ذهن کلاس را از این معنای فیزیکی دور کند و به چالش بکشد،} پرسید: «خب، ماشین‌ها هم وقتی به فلکه می‌رسند دور می‌زنند؛ پس چرا ما در فلسفه می‌گوییم دور محال است؟ ماشین‌ها که به راحتی در حال دور زدن هستند!». در پاسخ باید گفت دوری که ما در اینجا قصد داریم محال بودن آن را اثبات کنیم، با آن دور فیزیکی و هندسی تفاوت ماهوی دارد. در آنجا یک حرکت فیزیکی در قالب دایره به وجود می‌آید، اما دوری که در فلسفه مطرح است، معنای دیگری دارد.

برای فهم دقیق این مفهوم، اجازه دهید ابتدا چند مثال ساده بزنیم. فرض کنید به همان سه مفهوم بنیادینی که در ابتدای مباحث فلسفی داشتیم بازگردیم: **مفاهیم «امکان»، «امتناع» و «وجوب»**. ما پیش‌تر در مباحث مبانی یک (معرفت‌شناسی) بیان کردیم که مفاهیم به دو دسته بدیهی و نظری تقسیم می‌شوند. مفهوم نظری، مفهومی است که ما برای فهم آن نیازمند مفاهیم دیگری هستیم و به واسطه‌ی آن‌هاست که آن مفهوم برای ما روشن می‌شود. در مقابل، مفهوم بدیهی مفهومی است که فهم آن هیچ نیازی به مفاهیم دیگر ندارد و خودبه‌خود برای عقل روشن است. ما تأکید کردیم که مفاهیم وجوب، امکان و امتناع، مفاهیمی کاملاً بدیهی هستند. به همین دلیل در **درس دوم**، ما این مفاهیم را برای شما تعریف نکردیم و گفتیم که شما خودتان معنای آن‌ها را می‌دانید؛ مثلاً وجوب همان معنای «باید» در زبان فارسی را متبادر می‌کند و مفهوم آن برای ذهن آشناست.

اما حالا فرض کنید شخصی یک کتاب نوشته و در آن کتاب تلاش کرده است تا این سه مفهوم بدیهی را تعریف کند. او در تعریف مفهوم «ممکن» نوشته است: «ممکن چیزی است که واجب نباشد». اگر کسی مفهوم ممکن را این‌گونه تعریف کند، آیا شما که فرضاً نمی‌دانید ممکن چیست، از این تعریف چیزی سر در می‌آورید؟ قطعاً خیر. شما بلافاصله خواهید پرسید: «پس واجب را برای من تعریف کن تا بفهمم ممکن چیست». نویسنده در پاسخ می‌گوید: «اینکه زحمتی ندارد؛ واجب چیزی است که ممکن نباشد!». آیا با این توضیحات، شما از واژه‌ی ممکن چیزی فهمیدید؟ مسلماً خیر.

برای تقریب به ذهن، مثال روزمره‌ی دیگری می‌زنم. فرض کنید در خیابان در حال قدم زدن هستید و آقایی را می‌بینید. از دوستتان می‌پرسید: «این آقا کیست؟». دوستتان پاسخ می‌دهد: «این آقا رضا است». شما می‌پرسید: «خب، رضا کیست؟». او جواب می‌دهد: «رضا، برادر علی است». شما که علی را هم نمی‌شناسید، می‌پرسید: «علی دیگر کیست؟». و دوستتان در کمال تعجب پاسخ می‌دهد: «علی برادر همین رضا است دیگر!». اگر کسی علی و رضا را این‌گونه برای شما معرفی کند، آیا شما در نهایت هیچ‌کدام از آن‌ها را خواهید شناخت؟ قطعاً خیر.

اجازه دهید یک مثال مکانیکی هم بزنیم. فرض کنید دو چرخ‌دنده داریم که به یکدیگر متصل هستند؛ چرخ‌دنده A و چرخ‌دنده B. وقتی چرخ‌دنده A به یک سمت حرکت می‌کند، چرخ‌دنده B را نیز به حرکت درمی‌آورد. از سوی دیگر، فرض کنید چرخ‌دنده B نیز در حال چرخاندن چرخ‌دنده A باشد. یعنی A، B را می‌چرخاند و B نیز A را می‌چرخاند.

حال پرسش این است: وجه اشتراک این مثال‌ها (تعریف ممکن و واجب، معرفی رضا و علی، و حرکت دو چرخ‌دنده) چیست؟ وجه اشتراک تمام این موارد این است که ما با دو شیء یا دو مفهوم مواجهیم که آن دو، دقیقاً از یک «جهت واحد» نیازمند به یکدیگرند. در مثال اول، مفهوم ممکن در مقام تعریف، نیازمند و متوقف بر مفهوم واجب بود و مفهوم واجب نیز در مقام تعریف، متوقف بر مفهوم ممکن بود. در مثال دوم، این دو برادر از جهت «شناخته شدن» به یکدیگر نیازمندند؛ یعنی علی برای شناخته شدن نیازمند رضا است و رضا نیز برای شناخته شدن نیازمند علی است. در مثال چرخ‌دنده‌ها نیز، چرخ‌دنده A در حرکت خود نیازمند B است و چرخ‌دنده B نیز در حرکت خود نیازمند A است.

بنابراین، به یک تعریف دقیق و جامع از دور می‌رسیم: «هرگاه دو چیز، از یک جهت واحد، نیازمند به یکدیگر باشند، دور محقق شده است». دقت کنید که قید «جهت واحد» بسیار حیاتی است. چرخ‌دنده A، B را به حرکت درمی‌آورد و B نیز A را به حرکت درمی‌آورد؛ پس هر دو از جهت «حرکت» نیازمند یکدیگرند.

اقسام دور: دور بی‌واسطه (مصرح) و دور باواسطه (مضمّر)

حال که با حقیقت دور آشنا شدیم، باید بدانیم که دور می‌تواند به اشکال مختلفی ظاهر شود. در مثال قبلی، ما ممکن را با واجب، و واجب را با ممکن تعریف کردیم. اما فرض کنید نویسنده‌ی آن کتاب خیالی، تعریف خود را کمی طولانی‌تر کند. او می‌گوید: «ممکن چیزی است که واجب نباشد». ما می‌پرسیم: «واجب چیست؟». او پاسخ می‌دهد: «واجب چیزی است که ممتنع نباشد». ما دوباره می‌پرسیم: «خب، ممتنع چیست؟». و او در نهایت می‌گوید: «ممتنع چیزی است که ممکن نباشد!».

آیا در این حالت جدید نیز دور اتفاق افتاده است؟ بله، قطعاً. در اینجا چه اتفاقی رخ داده است؟ مفهوم «ممکن» در تعریف خود نیازمند «واجب» است. «واجب» نیز در تعریف خود نیازمند «ممتنع» است. اما خود «ممتنع» در نهایت برای تعریف شدن، نیازمند به «ممکن» است. آیا در اینجا هم این قاعده صدق می‌کند که دو چیز {یا بیشتر} از یک نظر نیازمند به یکدیگرند؟ بله. اگر ما واجب را به عنوان یک واسطه در نظر بگیریم، در نهایت ممکن در تعریفش نیازمند ممتنع است و ممتنع نیز نیازمند ممکن است.

تفاوت این مثال با مثال قبلی در وجود «واسطه» است. در مثال اول، دور به صورت مستقیم و بدون واسطه رخ داد که به آن «دور بی‌واسطه»، «دور مستقیم» یا «دور مُصَرَّح» (یعنی صریح و آشکار) می‌گویند. اما در مثال دوم، دور با یک

واسطه اتفاق افتاد که به آن «دور باواسطه» یا «دور مُضمَر» (یعنی پوشیده و پنهان) می‌گویند؛ زیرا کمی پنهان است و انسان باید دقت کند تا پی ببرد که در نهایت، ممکن و ممتنع در مقام تعریف بر یکدیگر توقف دارند.

نکته‌ی بسیار مهم این است که وجود یا عدم وجود واسطه، هیچ تغییری در حقیقت و ماهیت دور ایجاد نمی‌کند. واسطه چه یک عدد باشد، چه دو تا، چه صد تا و چه هزار تا، هیچ فرقی نمی‌کند. اگر واقعاً حلقه‌های یک زنجیره به گونه‌ای به هم متصل شوند که در نهایت به نقطه‌ی آغازین بازگردند، حقیقت همه آن‌ها یک چیز است: دو شیء (یا بیشتر) از یک جهت نیازمند به یکدیگرند.

اثبات امتناع دور در علل فاعلی

بر اساس این پایه‌گذاری، اکنون معنای «دور در علل» کاملاً روشن است. دور در علل یعنی موجود A علت موجود B باشد، و در عین حال، موجود B نیز علت موجود A باشد. به طور خاص، اگر بخواهیم در مورد علت فاعلی صحبت کنیم، دور به این معناست که A علت فاعلی B باشد (یعنی B معلول او باشد و وجودش را از A بگیرد)، و در همان حال، B نیز علت فاعلی A باشد. یعنی هر دو، همزمان علت فاعلی و معلول یکدیگر باشند.

اکنون پرسش اساسی این است: آیا چنین رابطه‌ای در عالم واقع شدنی است یا ناشدنی؟ ما در اینجا قصد داریم اثبات کنیم که دور به طور مطلق محال است. فرقی نمی‌کند این دور در علیت باشد، در تعریف باشد، در حرکت باشد، یا هر چیز دیگری؛ تحت هیچ شرایطی نمی‌شود دو چیز از جهت واحد متوقف بر یکدیگر باشند. ما می‌خواهیم اثبات کنیم که چنین رابطه‌ای، چه باواسطه و چه بی‌واسطه، ممتنع بالذات و محال ذاتی است.

برای اثبات این مدعا، نیازی به بیان مطالب جدید و پیچیده نداریم. اگر خود همین مفهوم دور را کمی باز و تحلیل کنیم، به روشنی معلوم می‌شود که محال است. با توضیحاتی که دادیم، اگر بخواهد دوری در علل محقق شود، باید دو رابطه به طور همزمان برقرار باشد:

- **رابطه اول:** B از جهت X (مثلاً از جهت وجود) متوقف بر A است. به عبارت دیگر، A باید X را به B بدهد.
- **رابطه دوم:** A از جهت X متوقف بر B است. به عبارت دیگر، B باید X را به A بدهد.

بیایید این روابط را دقیق‌تر بررسی کنیم:

- **در رابطه اول** فرض کردیم که A، ویژگی X را به B می‌دهد. من از شما می‌پرسم: اگر A قرار است X را به B بدهد، آیا A با صرف‌نظر از B، خودش باید دارای X باشد یا خیر؟ بله، قطعاً باید داشته باشد. اگر A چیزی را ندارد، چگونه می‌تواند آن را به دیگری ببخشد؟ اگر شما در جیب خود صد هزار تومان پول دارید، محال است بتوانید یک میلیون

تومان به خواهرتان قرض بدهید. پس اگر A به B ویژگی X را می‌دهد، و B داشتن X نیازمند A است، نتیجه می‌گیریم که A با صرف‌نظر از B، حتماً دارای X است.

حال وضعیت B چگونه است؟ آیا B با صرف‌نظر از A، دارای X است؟ خیر. چون فرض بر این است که B ویژگی X را از A می‌گیرد. پس اگر A نباشد، B نیز X را نخواهد داشت.

• اکنون به سراغ رابطه دوم می‌رویم. در رابطه دوم فرض کردیم که B، ویژگی X را به A می‌دهد. طبق همان استدلال قبلی، اگر B قرار است X را به A بدهد، پس B با صرف‌نظر از A، باید دارای X باشد. و از سوی دیگر، چون A ویژگی X را از B می‌گیرد، پس A با صرف‌نظر از B، دارای X نیست.

اگر قرار باشد دور محقق شود، باید تمام این چهار گزاره به طور هم‌زمان درست باشند:

۱. A با صرف‌نظر از B، دارای X است. (زیرا در رابطه اول، A علت است و فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد.)

۲. B با صرف‌نظر از A، فاقد X است. (زیرا در رابطه اول، B معلول است و X را از A می‌گیرد.)

۳. B با صرف‌نظر از A، دارای X است. (زیرا در رابطه دوم، B علت است و باید خودش X را داشته باشد.)

۴. A با صرف‌نظر از B، فاقد X است. (زیرا در رابطه دوم، A معلول B است و X را از او می‌گیرد.)

اما آیا ممکن است این چهار گزاره با هم صادق باشند؟ خیر. زیرا این گزاره‌ها نقیض یکدیگرند. طبق گزاره ۲ و ۳، B باید با صرف‌نظر از A، هم دارای X باشد (چون علت است) و هم دارای X نباشد (چون معلول است). از طرف دیگر طبق گزاره ۱ و ۴، A نیز باید با صرف‌نظر از B، هم X را داشته باشد و هم نداشته باشد.

بنابراین، اگر دور بخواهد در عالم واقع محقق شود، مستلزم این است که یک شیء در یک زمان و از یک جهت، هم چیزی را داشته باشد و هم نداشته باشد. به عبارت دقیق‌تر، دور مصداق بارز «اجتماع نقیضین» است. برای تحقق یک دور ساده، باید دو بار اجتماع نقیضین رخ دهد! و از آنجا که اجتماع نقیضین محال ذاتی است، پس دور نیز محال ذاتی و ممتنع بالذات است. هرگز نمی‌شود دو چیز از یک جهت به یکدیگر وابسته باشند.

حتماً آن اسباب‌بازی معروف (گوی‌های نیوتن یا پاندول نیوتن) را دیده‌اید که در آن چند گلوله فلزی در یک ردیف آویزان هستند. وقتی گلوله‌ی اول به دومی برخورد می‌کند، حرکت منتقل می‌شود تا به گلوله‌ی آخر می‌رسد؛ سپس گلوله‌ی آخر بالا می‌رود، برمی‌گردد و دوباره به گلوله‌ی قبلی ضربه می‌زند و این چرخه مدام تکرار می‌شود. ممکن است در اینجا این پرسش به ذهن‌تان خطور کند که: پس تکلیف این اسباب‌بازی چه می‌شود؟ آیا این حرکت رفت و برگشتی، نمونه‌ای از تحقق دور در عالم واقع نیست؟

در پاسخ به این سوال باید به یک نکته‌ی ظریف توجه کرد: در این اسباب‌بازی، آیا گلوله‌ها خودبه‌خود و صرفاً در یک حلقه‌ی بسته شروع به حرکت کرده‌اند؟ خیر. اگر شما فقط همان لحظه‌ی حرکت رفت و برگشتی را ببینید، ممکن است دچار اشتباه شوید؛ اما شما پیش از شروع این چرخه را ندیده‌اید. در ابتدا، حتماً یک عامل خارجی (مثلاً دست شما) باید یکی از گلوله‌ها

(اولی یا آخری) را بکشد و رها کند تا این حرکت ایجاد شود. اگر آن فرد خارجی گلوله را تکان ندهد، این گلوله‌ها تا ابد همان‌طور ساکن باقی می‌مانند و هرگز حرکتی بین آن‌ها شکل نمی‌گیرد.

نتیجه‌ی نهایی این بخش آن است که دو چیز نمی‌توانند از جهت واحد به هم وابسته باشند. بنابراین، دور در علل محال است. و از آنجا که یکی از اقسام علت، علت فاعلی است، پس دور در علل فاعلی نیز محال است. یعنی محال است که A علت فاعلی B باشد و در همان حال، B نیز علت فاعلی A باشد؛ چه این رابطه باواسطه باشد و چه بی‌واسطه.